



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۸/۳۱

داود غازی

## به جواب آقای ملکیار مینویسم

درین اواخر آقای داود ملکیار یکبار دیگر (دو پا را در یک موزه کرده) و عقده کثیف خویش را در صفحه آریانا افغانستان به نشر رسانیده. اگر چه همانگونه که میگویند که (...), باز هم خواستم چند جمله ای بنویسم.

آقای داود ملکیار چندین سال میشود که دست و پا برزده تا نام پدر کلانم (شهید محمد داود خان را که جنات النعیم جایگاه شان باشد) پامال نماید و برای این تصمیم خویش از پخش پروپاگند ها با نشر مقاله های بی بنیاد و بی کیفیت، دروغ های واقعاً شاخ و دمدار دریغ نکرده و نخواهد کرد.

همه این جست و خیز ها نمایانگر تکلیف روحی این شخص است و بس، که بدون هیچ اجازه و به صورت مخفیانه بدون نظر داشت احساسات انسانی از یک خانم مظلوم و رنجدیده ای که هیچ ضرری برای کسی نرسانیده، صدای شانرا ثبت میکند و میگوید که سوالاتی که از ایشان نموده اند، جواب دریافت نموده اند و این ثبت صدا را که آقای ملکیار آنرا حقایق میخواند و من یقین دارم که این گفته ها از خاله گلی جان ملکیار نیست و نبوده. برای من (خاله گلی) که جنات برین جایگاه شان باشد، خانم مامایم شهید عمر جان، پسر کلان محمد داود خان بودند.

اول اینکه من هیچگاهی با آقای ملکیار صحبت نکرده ام و نخواهم کرد، آنچه را که به گفته خودش از زبان خاله گلی شنیده، از دید من این آدم، حقا که دروغ میگوید و از مشکل روانی خانه گلی که در مدت کوتاه چند ساعت محدود با چشم سر شاهد شهادت شوهر و دخترک های خورد سال خود هیله و غزال (که جنات برین جایگاه ایشان باشد) میشود، سوء استفاده میکند.

ببینیم که هر انسانی و حتی حیوان تحمل مرگ فرزند خویش را ندارد، مگر داود ملکیار درد یک مادر را حس کرده نتوانست؟ قسم به خداوند که اگر خطا نکرده باشم، چهار سا قبل من خاله گلی را در سانديگو دیدم و برآستی که دلم برایش تکه تکه شد. به نظرم بی حد ضعیف و ناتوان آمدند و از بخت بد که حافظه خویش را هم از دست داده بودند. هر چند دقیقه ای از من می پرسیدند که کی هستم، برایشان می گفتم داود، میپرسیدند "کدام داود؟" میگفتم فرزند تورپیکي". میگفتند "داودی! هیله و غزال به یادت هست؟" جواب میدادم که "معلوم است که بیادم هست". چشمهای شان پر اشک می شد و به فکر عمیقی میرفتند و چند دقیقه بعد باز همان سوال را به تکرار می پرسیدند.

از آن شب به بعد تصمیم گرفتم که بار دیگر به دیدن شان نروم زیرا که میخواستم تنها همان خالی گلی خوش و خندان خود را در ذهنم داشته باشم. آرزوی من برایشان جنات برین است که روح شان در آنجا شاد باشد.

1. تایم لاین (Time Line) آن روز خونین را که داود ملکیار قرار گرفته خودش (از زبان خاله گلی شنیده) ، بکلی نادرست و غلط است، خوانندگان این صفحه میتوانند مصاحبه مرا که 6 سال قبل با تلویزیون بهار انجام دادم، با نوشته داود ملکیار مقایسه نموده و خود قضاوت کنند.

2. چطور ممکن است خاله گلی با زخم های که داشتند، تک و تنها به اتاقي که تقریباً 50 متر از محل فیر های آخر فاصله داشت راه پیموده و به آن محل خود را رسانیده باشند، که در آن محل در کنار پدر کلانم، مادر کلانم، پدرم، خاله شینکی، ماما ویس، سید عبداللہ وزیر مالیه، عبدالقدیر وزیر داخله وزیر دفاع و خودم ایستاده باشند و به آقای ملکیار اطمینان بدهند که امام الدین آنها را به شهادت نرسانیده و پدر کلانم خود کشتی کرده باشند؟ در دنیا خالی داود ملکیار هر چیز امکان دارد تا او را به نتیجه شوم اش برساند!!!!

3. کسی را که خاله گلی از او خواست که دامن هیله گک را درست کند و دست های غزالک را که بالا مانده بود پائین کند، این من بودم. این صحنه مرگبار را تا ابد از یاد نخواهم برد، زیرا که این اولین باری بود که من یک

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکی په خیر و لولی

جسد را دست میزد. کوشش زیاد کردم که دست های غزالک را پائین کنم، اما نتوانستم و با گریه به ایشان گفتم که "سخت مانده".

4. وی از زبان خاله گلی میگوید که من حوالی دیگر روز و شروع شام زخمی شده بودم و از راه گشتن مانده بودم و بعدش میگوید که من از یک اتاق به اتاق دیگر میرویدم. در حالیکه اولاً تا صبح وقتیکه عساکر داخل ارگ آمدند و من گمان کردم که از طرفداران باباه داود هستند، من زخمی نشده بودم. من آنگاهیکه باباه داود به جواب امام الدین گفتند که "جز به خدا به کسی تسلیم نمیشوند"، شروع به دویدن کردم و در آن وقت زخمی شدم.

من غلطی های فراوان و از خود ساخته را در نوشته ملکبار در صفحه فیسبوک اشخاص دیگری که افواتی که از قول داود ملکبار نوشته بودند که (شاید میان شهید محمد داود خان و پسر شان شهید ویس تفاهم قبلی بود، که فامیل را نباید کمونیست ها دستگیر کند، بنابراین همه را به قتل رسانید). این چرندی بیش نیست و من آنرا به شدت رد نموده و تقبیح مینمایم. شکرگزار خدایم که تا اکنون چند عضو خانواده زنده ایم که همصدا و با هم چرند آقای ملکبار را اتهام بخوانیم و در برابر این اتهامات تاریخ و ملت افغان را روشنی بخشیده باشیم.

ملکبار مصاحبه 6 سال قبل مرا با تلویزیون بهار با آقای راستا، با دید و نظر شخص خودش آنرا روی صفحه ریخته و هم اضافه نموده اند، که با بنده هم مصاحبه نموده اند که این هم دروغی ایست در قطار دروغ های دیگرش. فرصت آن رسیده که آقای ملکبار توطئه کودتای میوندوال را که با رفقاییش که در میان ایشان پدرکلان و کاکای داود ملکبار اشتراک داشتند، قبول کند.

من از یک منبع آگاه هستم که (پدر داود ملکبار در خانه ایشان رفته اند و از ایشان برای کودتای میوندوال حمایت خواسته بودند و آن شخص ایشانرا همان لحظه از خانه بیرون نموده بودند)، اما با تأسف که بنابر قولی که به ایشان داده ام، من نمیتوانم نام آن منبع را افشا کنم و میگذارم به روزیکه جناب شان این اجازه را به من بدهند.

اگر از کلمات تحقیر آمیز درین نوشته استفاده نمودم از ملت افغان عفو طلب دارم. وطنداران باید بدانند که کارد ملکبار تا گلوی من رسیده که من با این نوشته یکبار دیگر به سراغ آن حادثه شوم و غم انگیز میروم تا حقیقت را به کرسی نشانیده باشم.

با تقدیم احترام و ارادت  
داود غازی